

بررسی پیوند اسب با پری و باروری، دیو و جادو و مرگ در حماسه‌های منظوم، منثور و ادب عامه

علی توسلی^۱ محمود رضایی دشت ارژنه^{۲*}

(دریافت: ۱۳۹۸/۴/۳۰ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۰/۱۰)

چکیده

اسب یکی از رازآمیزترین بن‌مایه‌ها در ادب حماسی است که همواره در کنار قهرمان نقش آفرینی کرده و گاه حتی با قهرمانان یکی پنداشته شده است و در گذر زمان، خویشکاری‌های متنوعی را به خود گرفته است. در این جستار بر اساس روش تحلیل محتوایی، آثاری چون شاهنامه فردوسی، طومارهای نقالی، زرین‌قبا نامه، اسکندرنامه، داراب‌نامه، فیروزشاه‌نامه، حمزه‌نامه و ابومسلم‌نامه بررسی شد تا روشن شود که اسب چه خویشکاری‌های خاصی در این متون دارد. پس از واکاوی متون یادشده روشن شد که اسب علاوه بر پیوند با پهلوان و باد و آب که در پژوهش‌های پیشین به آن اشاره شده، ارتباطی معنادار با پری و باروری، دیو و جادو و مرگ دارد؛ به این ترتیب که گاه اسب در هیئتی پری‌وار، با باروری پیوند می‌یابد، گاه سوییهای منفی به خود می‌گیرد و با دیو و جادو این‌همانی پیدا می‌کند و گاه به‌شکلی رازآلود، نماد مرگ واقع می‌شود.

واژه‌های کلیدی: اسب، پری، دیو، مرگ، حماسه، ادب عامه.

۱. دانشجوی دکتری ادبیات حماسی دانشگاه شیراز.

۲. دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول).

* mrezaei@shirazu.ac.ir

۱. مقدمه

اسب از دیرباز در میان اقوام بشری اهمیت ویژه‌ای داشته و یکی از مهم‌ترین یاوران انسان بوده است. اسب: «الگوی ازلی مادر حافظه جهان و به الگوی ازلی زمان، این ساعت عظیم طبیعت دانسته شده است» (شوالیه، ۱۳۸۵: ۱/ ۱۳۶). اسب نمادهای فراوانی در حماسه و اسطوره دارد تا جایی که انسان در بعضی از موارد خود را اسب می‌پنداشته و یا اسب را به منزله توت‌م برای خود برمی‌گزیده است:

در افسانه‌ها و اسطوره‌های هندواروپایی از اسب به‌عنوان نشان ویژه ایزد آفتاب، ایزد ماه و ایزد باد سخن رفته است. تغییر شکل آدمی به اسب از موضوع‌هایی است که به‌کرات در افسانه‌ها و قصص عامیانه ذکر شده است (کریستن‌سن، ۲۵۳۵: ۲۲).

در متون اساطیری برخی از ایزدان با اسب ارتباطی تنگاتنگ دارند. بخشی از *اوستا* به‌نام گوش‌یشت (درواسپ‌یشت) در ستایش اسب آمده است. در این بخش ایزد بهرام در دگرگون‌پیکری‌های خویش به کالبد اسب درمی‌آید. «بهرام اهوره‌آفرید، سومین بار به کالبد اسب زیبای سپید زیبای زرد گوش زرین لگامی به‌سوی او آمد. بر پیشانی او، «آم»ی نیک آفرید بُرزمند هویدا بود» (*اوستا*، ۱۳۸۴: ۴۳۳). پدیدار شدن ایزدان در کالبد اسب حکایت از اهورایی بودن و اهمیت ویژه این حیوان دارد.

آناهیتا خدای آب‌های روان نیز با اسب ارتباط دارد. آناهیتا دارنده هزار دریاچه و هزار رود است که هر یک به درازای چهل روز یک مرد چابک سوار است. بازوان زیبای و سپید آناهیتا، به ستبری کتف اسب است. آناهیتا گردونه‌سوار است و چهار اسب بزرگ و سفید از باد و باران و ابر و تگرگ گردونه او را می‌کشند. ارتشتاران برای دستیابی به اسبان تکاور از او یاری می‌خواهند. نوذریان از او اسبانی تکاور می‌خواهند، نوذریان و گشتاسب به خواست آناهیتا بر اسبان تیزتک دست پیدا می‌کنند. هنگامی که (شاهان) آناهیتا را نیایش می‌کنند، خواستار شهریاری‌اند که در آن فراوانی و برکت باشد و در آن شهریاری اسبان شیبه برکشند و گردونه‌ها بخروشند و آوای تازیانه‌ها در هوا بییچد. همچنین، خواستار فرزند و اسبی هستند که در جنگ چست باشد و در رزم گردونه را به‌خوبی براند (رک: همان، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۱۵، ۳۱۲، ۳۱۹، ۳۲۱). شکل

بررسی پیوند اسب با پری و باروری، دیو و جادو و مرگ... _____ علی توسلی و همکار

کهن آن‌ها به صورت آپام نبات آمده است. در *اوستا* نیز او فرشته آب‌هاست و در اعماق آب‌ها زندگی می‌کند و دارای اسبانی تیزروست و نگهبان روشنی و فره در بن آب‌هاست (بهار، ۱۳۸۶: ۴۷۵).

ایزد دروآسپ نیز با اسب ارتباطی ویژه دارد. دروآسپ به معنی دارنده اسبان تندرست است. این ایزد حامی چهارپایان به ویژه اسبان است. هر جا که وصفی از این ایزد در *اوستا* آمده: دارای اسبان زین‌کرده و پرتکاپو با چرخ‌های خروشان است و ستوران کوچک و بزرگ را تندرست نگه می‌دارد. پادشاهان اساطیری برای او اسب قربانی می‌کنند و از او پیروزی و کامیابی و اسب‌های قوی‌پیکر و سالم می‌خواهند (*اوستا*، ۱۳۸۴: ۳۴۵ - ۳۴۶).

ایزد مهر نیز با چراگاه‌های پهناور خود با اسب در ارتباط است. ایزد مهر دارای اسب‌های نیک و گردونه‌های زیباست. مهر هر کس را که مهردروج نباشد، اسبان تیزتک بخشد. رزم‌آوران بر پشت اسب، مهر را نماز برند و نیرومندی ستور و تندرستی خویش را از وی می‌خواهند. اسبان مهردروجان در زیر بار سوار خیره‌سری کنند و از جای خود بیرون نیایند و اگر بیرون آیند، به پیش نتازند و در تاخت، جست‌وخیز نکنند. آنان که اسبان‌شان ربه‌ده می‌شود، به درگاه مهر به دادخواهی می‌نشینند. مهر با گردونه‌های خود از کشور آرژهمی به سوی کشور خونیرث می‌شتابد. گردونه مهر را ایزد آشی همراهی می‌کند. هنگامی که اسبان مهر در فراخنای هوا، پَران به گردش آیند، در برابر او همه دیوان به هراس افتند. در وصف گردونه‌های مهر آمده: گردونه‌های مهر را چهار تکاور مینوی سپید درخشان جاودانه می‌کشند. سم‌های پیشین آنان از زر و سم‌های پسین آنان از سیم پوشیده است و همه لگام و مال‌بند و یوغی پیوسته به چنگکی شکاف‌دار دارند (همان، ۳۵۴، ۳۵۶، ۳۵۷، ۳۶۳، ۳۶۹، ۳۷۲، ۳۷۷، ۳۸۳).

در این جستار کوشش شده است که با واکاوی حماسه‌های منظوم، منثور و ادب عامه پیوند اسب با پری و باروری، دیو و جادو و مرگ واکاوی و روشن شود که به چه شکلی اسب در این جلوه‌ها در متون یادشده، پدیدار شده است.

۲. پرسش‌های پژوهش

۱. آیا اسب خویشکاری واحدی در گستره ادب فارسی و به‌ویژه متون حماسی و پهلوانی دارد؟
۲. در گستره حماسه‌های منظوم، منثور و ادب عامه، تا چه حد خویشکاری‌های متنوعی از اسب دیده می‌شود؟

۳. پیشینه پژوهش

درباره نقش و ارتباط اسب با مرگ و زندگی و پری و دیو در ادب حماسی، پژوهش‌های زیاد و متمرکزی صورت نگرفته است. سجاد آیدنلو (۱۳۸۸) در «اسب دریایی در داستان‌های پهلوانی»، ارتباط اسب با آب را بررسی و بر اساس کوشش‌نامه، مسئله دریایی‌نژاد بودن اسب را مطرح و همچنین، با توجه به متن کوشش‌نامه به دریایی‌نژاد بودن اسب سیاوش و فریدون اشاره می‌کند. در این پژوهش مواردی دیگر از متون منظوم و منثور و اسطوره‌ای و همچنین، متون عامیانه از منظر نمود اسب دریایی بررسی شده است. در واقع، وجه غالب مقاله آیدنلو، تأکید بر خاستگاه دریایی اسب است. فرزاد قائمی و محمدجعفر یاحقی (۱۳۸۸)، در مقاله «اسب پر کاربردترین نماد جانوری در شاهنامه و نقش آن در تکامل کهن‌الگوی قهرمان» ابتدا به نمادینگی جانوران در اساطیر و فرافکنی روان‌شناختی می‌پردازند و الگوی اسب را بر اساس کهن‌الگوی یونگ بررسی می‌کنند. سپس به نقش اسب در تکامل کهن‌الگوی قهرمان و نمودهای آن در شاهنامه می‌پردازند. خسرو قلی‌زاده (۱۳۸۸) در «اسب در اساطیر هندواروپایی» اشاراتی کلی به برخی از خویشکاری‌های اسب داشته است. این مقاله به بررسی نقش اسب در اساطیر ودایی و ایرانی می‌پردازد و از ارتباط اسب با ایزد خورشید و خدایان و آب و باد و خاصیت درمانی اسب و به‌طور کلی نقش اسب در قلمرو فرهنگی و اجتماعی بشر پرداخته است. چنانکه مشهود است، هیچ‌یک از آثار یادشده به بررسی پیوند اسب با مرگ و دیو و پری و باروری نپرداخته و از دیگر سو آثاری چون *طومارهای تقالی*، *زرین‌قبا‌نامه*، *اسکندرنامه*، *داراب‌نامه*، *فیروزشاه‌نامه*، *حمزه‌نامه* و

بررسی پیوند اسب با پری و باروری، دیو و جادو و مرگ... _____ علی توسلی و همکار

ابومسلم‌نامه تاکنون از منظر تبلور خویشکاری‌های اسب، نقد و بررسی نشده است؛ امری که در این جستار نگارندگان در پی تبیین آن هستند.

۴. نقد و بررسی

۴ - ۱. ارتباط بین اسب و پری و باروری

از مهم‌ترین کارکیایی‌های اسب، پیوند با باروری و پری است. پری با اسب پیوندی بنیادین دارد و یکی از جلوه‌های پری به صورت اسب است. پری چون از نمادهای گیاهی و باروری است، گاه به صورت اسب بر پهلوان ظاهر می‌شود و سبب رسیدن پهلوان به خواست خود می‌شود و یا پهلوان را یاری می‌رساند. پریان ایزدان باروری و زایش بودند که در این نقش به سان زن جوان تصور می‌شدند و برای بارورشدن و زاییدن با ایزدان و نیز شاهان و یلان اسطوره‌ای درمی‌آمیختند و با نمایش زیبایی و جمال خود آن‌ها را اغوا می‌کردند. این موجودات بیشتر با آبستنی و زایش سروکار داشتند (سرکاراتی، ۱۳۸۵: ۶ - ۷). بعدها به دلیل خواهش‌های نفسانی پری و اغوای پهلوان / شاهزاده، در دین مزدیسنا با دید منفی و اهریمنی به این موجودات نگاه شده است.

گاهی پری با دزدیدن اسب پهلوان، قصد هم‌خوابگی با او را دارد. هرودوت درباره اسکوت‌ها نقل می‌کند: «زنی (پری) اسبان هراکل را می‌دزد و چون هراکل اسبان خود را طلب می‌کند، پری به شرط هم‌خوابگی اسب را پس می‌دهد (خالقی، ۱۳۸۸: ۷۵). اغوای پهلوان از طریق دزدیدن اسب در روایت‌هایی از داستان «رستم و سهراب» نیز اتفاق می‌افتد: «چون پهلوان بدون اسبش کسی نیست و هیچ اسب دیگری نمی‌تواند جای اسب پهلوان را بگیرد. نقشه اهریمن کامل است: زنی جادو یا یک پری، پهلوان را تعقیب می‌کند تا در فرجام در فرصتی مناسب که پهلوان را خفته می‌یابد، اسب او را می‌رباید و پس از هم‌خوابگی اسب او را پس می‌دهد» (همان، ۷۹). در یکی از روایت‌های عامه «رستم و سهراب»، دختر شاه چین در چشمه‌ای شنا می‌کند و رستم او را می‌بیند و قول می‌دهد که رخس رستم را پیدا کند (همان، ۸۶ - ۸۷). پریان علاوه بر اینکه قصد داشتند که از پهلوان بارور شوند، قصد تخم‌کشی از اسب پهلوان را نیز

داشته‌اند: «شاهزاده‌خانم دارای مادیانی بود و همچنان که او تا رستم را دیده بود به او دل‌باخته بود، مادیان هم با دیدن رخس فریفته او شده بود. در این میان مادیان از رخس دارای کره‌ای شده بود» (همان، ۸۷). این کره همان است که بعدها اسب سهراب می‌شود. همچنین، در روایات مردمی، *فردوسی‌نامه*، تهمینه دستور می‌دهد که رخس رستم را بدزدند (انجوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۸۴).

شبرنگ و سیاوش نیز با باروری و پری در ارتباط هستند. سیاوش در زیرساخت اسطوره‌ای اسب بوده و با پری در ارتباط است. در *شاهنامه* هم به پری‌مانندی سیاوش اشاره شده است:

جدا گشت ازو (مادر سیاوش) کودکی چون پری به چهره بسان بت آذری
نگویی مرا تا نژاد تو چیست که بر چهر تو فر چهر پری است
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/۲۰۶ - ۲۲۰)

مادر سیاوش چنان شاخصه‌های پری‌گونگی در خود دارد که برخی معتقدند مادر سیاوش نیز پری بوده است (آیدنلو، ۱۳۸۸: ۶۳ - ۸۲). علی‌حضوری نیز عقیده دارد که: «سیاوش در ابتدا اسپ و سپس سوار است. آنگاه از حد سوار (شاه) هم بالاتر می‌رود و جای یکی از خدایان هندواروپایی را می‌گیرد و نیرومندترین خدای آسیای مرکزی می‌شود» (۱۳۸۴: ۴۳). نکته مهم دیگر در توجیه پدیدار شدن سیاوش در هیئت اسپ، اسطوره دمتر است.

دمتر، الهه باروری یونان و روم، نیز گاه در هیئت یک اسپ، نمایان می‌شد، به طوری که وقتی در پی دخترش، پرسفونه می‌گشت، به شکل مادیان بود و پوزئیدون در هیئت یک اسپ نر با او در آمیخت و از آمیزش آن دو، اسپ به نام آریون و پری‌ای به نام دسپوینا پدید آمد. پس وقتی الهه باروری یونان و روم، در هیئت اسپ نمایان می‌شده، پدیدار شدن سیاوش در شکل اسپ نیز شگرف نیست و تواند بود که در روزگاران کهن، در جوامع هندواروپایی، بین اسپ و باروری پیوندی بوده است که بعدها این پیوند کم‌رنگ شده است (رضایی دشت‌ارژنه، ۱۳۹۱: ۸۰).

شبرنگ در داستان «سیاوش» نیز نقشی کلیدی و اساسی دارد. سیاوش با شبرنگ از آتش برون می‌آید و با شبرنگ به ترکستان می‌رود و دست‌آخر رسالت خویش را به شبرنگ و کیخسرو می‌سپارد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/۲۳۵، ۲۳۶، ۳۴۷، ۴۴۸). با مرگ

بررسی پیوند اسب با پری و باروری، دیو و جادو و مرگ... _____ علی توسلی و همکار

سیاوش شبرنگ نیز ناپدید می‌شود و حتی باد را نیز فرمان نمی‌برد. در سرزمین توران بودن - که یکی از نمادهای اهریمنی است - نشانه‌ای از مرگ است. هنگامی که گیو به دنبال کیخسرو می‌رود، به فکر یافتن شبرنگ نیز می‌افتد. چه بسا شبرنگ نیز یکی از ایزدان گیاهی بوده که بعداً نقش انسانی گرفته، ولی به‌طور کامل حذف نشده است؛ بلکه در سیر تطور اسطوره نقش خود را به کیخسرو و سیاوش داده است.

یکی از نمادهای اسب علاوه بر باروری، باران‌آوری بوده است. باران‌آوری اسب بیشتر در داستان تیشتر و آپوش نمودار می‌شود. تیشتر که ایزد باران‌آور است، در بیشتر موارد به‌شکل اسب پدیدار می‌شود.

به‌راستی او به پیکر اسب پاک درآید و از آب، خیزاب‌ها برانگیزد ... آن‌گاه تیشتر رایومند فرهمند به پیکر اسب سپید زیبایی با گوش‌های زرین و لگام زرنشان به دریای فراخکرت فرود آید. در برابر او آپوش دیو به پیکر اسب سیاهی بدر آید؛ اسبی کل با گوش‌های کل، اسبی کل با گردن کل، اسبی کل با دم کل، یک اسب گر سهمناک. هر دوان به هم درآویزند. هر دوان سه شبانه‌روز با یکدیگر بجنگند و آپوش دیو بر تیشتر رایومند و فرهمند چیره شود و او را شکست دهد ... آن‌گاه تیشتر رایومند فرهمند به پیکر اسب سپید زیبایی با گوش‌های زرین و لگام زرنشان به دریای فراخکرت فرود آید. هر دوان به هم درآویزند. هر دوان با یکدیگر بجنگند تا هنگام نیم‌روز که تیشتر رایومند فرهمند بر آپوش دیو چیره شود و او را شکست دهد (اوستا، ۱۳۸۴: ۳۳۴ - ۳۳۶).

از مهم‌ترین دیوان اساطیری که به‌شکل اسب درمی‌آید، آپوش است. آپوش در مقابل تیشتر که باران‌آور است، دیو خشک‌سالی به‌شمار می‌رود و مانع بارش باران می‌شود و تیشتر برای باران‌آوری با او به مقابله بر می‌خیزد. همچنان که در تیشتریشتم آمده، دیو آپوش دیوی است در بندکننده آب و تیشتر باران‌آور. دوگونه اسبی که در تیشتریشتم نمود می‌یابند، یکی نماد باران و دیگری نماد خشک‌سالی است. در متون حماسی گاهی به پدیده‌هایی برمی‌خوریم که اسب پهلوان به‌وسیله دیوان و دشمنان دزدیده می‌شود و در گله آنان زیست می‌کند و پهلوان مأمور رهایی اسب می‌شود و با پیدایی اسب باران را به ارمغان می‌آورد. احتمالاً در این داستان‌ها اسب نماد باران می‌شود و دشمنان سعی دارند با گرفتار کردن آن مانع از بارش باران و باران‌آوری شوند. رخس رستم و شبرنگ

بهباد از اسبانی هستند که هنگام گم شدن در گله اسبان افراسیاب مشاهده می‌شوند و هنگام پیدا شدن، باران را با خود می‌آورند.

هنگامی که رستم با اکوان دیو به مبارزه می‌پردازد، اکوان رستم را به دریا می‌اندازد. بعد از رهایی، رستم به دنبال رخس می‌رود و رخس را در گله اسبان افراسیاب می‌بیند. جالب‌ترین نکته اینکه افراسیاب چوپان و نگهبان گله اسب به‌شمار می‌آید. وقتی اکوان دیو رستم را به دریا می‌اندازد، تورانیان رخس را می‌ربایند و به توران می‌برند. رستم از آب رهایی می‌یابد و به کنار چشمه می‌آید؛ ولی از رخس اثری نمی‌بیند و به دنبال او می‌گردد تا یکی مرغزار می‌بیند و در فرجام اسپ خود را می‌یابد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۳/ ۲۹۳ - ۲۹۴)؛ اما جالب است که همیشه رخس گم‌شده، در سرزمین توران پیدا می‌شود. علاوه بر داستان شاهنامه در متون دیگر، به دزدیدن رخس نیز اشاره شده که بی‌ارتباط به این بن‌مایه نیست. در *زرین‌قبانامه* رستم برای مبارزه با دیوان به کوه قاف می‌رود و رخس به وسیله دیوان دزدیده می‌شود. رستم در جنگ عفریت دیو نزد زال می‌نالند و می‌گویند:

ندانم که رخشم کجا مانده است تنم در دم اژدها مانده است
(زرین‌قبانامه، ۱۳۹۳: ۳۹۲)

رستم از ناپدید شدن رخس بسیار نگران است و به زال می‌گوید:

اگر رخس در زیر پی بودمی درنگم در این رزم کی بودمی
نه قهرش بماندم نه عفریت دیو نه صخره نه انکوس جادوی ریو
(همان، ۴۰۹)

رستم مهاکار دیو را اسیر می‌کند و از گم شدن رخس شکوه می‌کند و مهاکار نشان رخس را به او می‌دهد.

ندانم چه سازم در این کوهسار کجا یابم آن رخس هامون گذار
به رستم بگفت ای سر سرکشان ز رخست بگویم همیدون نشان
(همان، ۳۹۴)

مهاکار می‌گوید که رخس را عفریت دیو به قلعه کیوان حصار فرستاده و رخس در دست انکوس جادو، دایه عفریت دیو، گرفتار است (همان، ۳۹۵). مهاکار رستم را به سوی قلعه راهنمایی می‌کند. سرانجام دختر شاه پریان، مهرزرین نقاب، رخس

بررسی پیوند اسب با پری و باروری، دیو و جادو و مرگ... _____ علی توسلی و همکار

را به کریمان نشان می‌دهد و کریمان رخس را به رستم می‌رساند (همان، ۴۷۹).
همکاری پری با پهلوان و اسیر شدن رخس در دست دیوان بیشتر به بن‌مایه‌های
باروری و باران‌آوری ارتباط دارد.

همچنین، در بخشی از *زیرین‌قبانامه* شمیلاس، پسر رستم یکدست، در جنگ با
قارن به طعنه و گواژه به ربوده شدن رخس رستم یکدست اشاره می‌کند.

گوی که شما را سپهد بود	به جنگ و به پیکار بیدار بود
بدش نام رستم سرافراز مرد	که جستی ز دیوان و گردان نبرد
سرافراز یک دست روشن روان	ببرد از برش رخس کردش نهان
به هفت سال بد مرغ بی بال و پر	نکردی به میدان کینه گذر
بدو روز گردیده بود تار و تنگ	نبودش به ناماوران رای و جنگ
جهان‌بخش هندو به توران زمین	برفت و بیاورد رخس گزین
دگر باره رستم نشست از برش	سرافراز گردیده و برتر منش
نبد پهلوان رستم نامدار	تهمت بدان رخس دریا گذار

(همان، ۴۱۶)

این داستان مستقیماً اشاره می‌کند که رستم بدون رخس نیروی چندانی ندارد و
با رخس نیروی دوباره‌ای می‌گیرد. گله‌های اسب نماد باران قدرت ایزدان باران‌آور
است که گاهی در اختیار دیو خشک‌سالی قرار می‌گیرد و ایزدان باران‌آور برای
بازیابی قوای خود ایبان را به چنگ می‌آورند.

هنگامی که ایندره از دو اسب خود جدا می‌شود، ضعیف و نزار می‌شود و هنگامی
که بر آن لگام می‌زند، دوباره نیرومند می‌گردد و در میادین نبرد، دشمنان تاب
مقاومت در برابر نیروی این دو اسب خوش‌رنگ ایندره را ندارند (رک: قلی‌زاده،
۱۳۹۲: ۷۰).

در *طومار جامع تقالان* نیز رخس به وسیله رستم یکدست و تیمور دزدیده
می‌شود (*طومار تقالی شاهنامه*. ۱۳۹۱: ۶۹۵، ۷۲۹) و جهان‌بخش به دنبال رخس
می‌رود و او را پیدا می‌کند (همان، ۷۳۶ - ۷۳۷) و رستم بعد از پیدا شدن رخس
می‌گوید که مدت چهار سال است که رخس گم شده است (همان، ۷۵۹). در *طومار*

هفت‌لشکر نیز از دزدیده شدن رخس به وسیله تیمور و بازآوردن رخس به وسیله جهانبخش یاد شده است (طومار هفت‌لشکر، ۱۳۷۷: ۳۳۶، ۴۲۲).

شبرنگ بهزاد نیز همین حال را دارد. بعد از کشته شدن سیاوش شبرنگ ناپدید می‌شود و هنگامی که گیو کیخسرو را پیدا می‌کند و نوبت به یافتن شبرنگ می‌شود، شبرنگ را در گله اسبان افراسیاب می‌بینند. در داستان سیاوش نیز کیخسرو شبرنگ بهزاد را در میان گله اسبان افراسیاب پیدا می‌کند. همچنین، در این ابیات اشاره می‌شود که هنگام روز افراسیاب - که به گونه‌ای چوپان گله نیز هست - در خواب است. در خواب بودن افراسیاب در طول روز نشان از سرشت دیوماندی و وارونه‌کرداری او دارد که در طول روز به خواب است. بعد از پیدا کردن کیخسرو نوبت پیدا کردن شبرنگ بهزاد است که نمونه باران و برکت است تا وجود تکامل نیافته سوار کامل شود. فرنگیس نشان و جایگاه شبرنگ را به کیخسرو می‌دهد (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲/ ۲۲۶ - ۲۲۷).

یکی مرغزارست از ایدر نه دور	به یک‌سو ز راه سُوران تور
تو با گیو و زین و لغام سیاه	برو بر سُوی مرغزاران پگاه
به بالا برآیی یکی مرغزار	بینی به کردار خرم بهار
یکی جویبارست و آب روان	ز دیدار او تازه گردد روان
چو خورشید بر تیغ گنبد شود	در خواب راه سپهد شود
گله هرچه است اندر آن مرغزار	به آبشخور آید سُوی جویبار
به بهزاد بنمای زین و لغام	چنو رام گردد تو بردار گام
برو نزد او تنگ و بنمای چهر	بخوان و برو مال دستت به مهر
سیاوش چو گشت از جهان ناامید	بر او تیره شد روی روز سپید،
چنین گفت شبرنگ بهزاد را	که فرمان مبر زین سپس باد را
همی باش بر کوه و در مرغزار	چو کیخسرو آید ترا خواستار،
وُرا بارگی باش و گیتی بکوب	ز دشمن ز نعلت زمین را بروب

(همان‌جا)

شبرنگ بهزاد چون سرشت آبی دارد، در مرغزار و در کنار جوی آب پدیدار می‌شود. در *طومار جامع نقالان* اشاره شده است که گیو برای پیدا کردن کیخسرو به کنار دریا می‌رود (طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۵۳۱). همچنین، در *زرین‌قبانامه* به

بررسی پیوند اسب با پری و باروری، دیو و جادو و مرگ... _____ علی توسلی و همکار

دزدیده شدن شبرنگ به وسیله شمیلاس، فرزند رستم یک دست، اشاره می شود (زرین قبانامه، ۱۳۹۳: ۵۵۳، ۵۵۵، ۵۵۸، ۵۶۵، ۵۷۲).

رخش و شبرنگ اسبانی هستند، نماد آب و باران آوری که گاهی به وسیله نیروهای اهریمنی و دیوان دزدیده می شوند. این داستانها و گرفتاری اسب در دست اهریمن و دیوان این فرضیه را قوی تر می کند که اسب نماد باران است و دیوان با گرفتاری این اسبان مانع از باران می شوند.

علاوه بر این داستانها، در دیگر متون به دگردیسی پری به صورت اسب اشاره شده است که بی ارتباط با باروری نیست؛ ولی چون خویشکاری پری در طول زمان تغییر می کند، ماهیت دگردیسی پری به صورت اسب نیز دچار تغییر و تحول می شود. در این داستانها گاهی پری به صورت اسبی در می آید و مرکب پهلوان می شود؛ چنانکه در *فیروزشاهنامه*، بعد از اینکه ملک بهمن ازدها را می کشد، کنانه حکم می کند که مرکب را بیاورند. ملک بهمن مرکب را می پسندد و مرکب را رام می کند. ملک باسیدو می گوید که مرکب را برانگیز تا بنگریم که چون می دود. ملک مرکب را بر می انگیزد و مرکب چون باد صبا که در وقت سحر بدمد و یا مثل برق که از قلعه کوهسار بجهد، جست می زند و در بیابان ناپدید می شود. خواجه الیان می گوید: «به گمانم آن مرکب پری زاد بود و پسر مرا به کاری برد» (بیغمی، ۱۳۸۸: ۴۱۷). در ادامه داستان به شکلی آشکارتر به پیوند اسب و پری اشاره شده، به این ترتیب که مرکب ملک بهمن را به کنار چشمه ای می برد و ملک به شکار می پردازد. چون از صید فارغ می شود و به کنار چشمه می رسد، به جای مرکب، جوانی بی ریش چون ماه شب چهارده می بیند. چون ملک از مرکب می پرسد، جوان می گوید که آن مرکب من بودم و من پری زادم. جوان پری حکایت می کند که سه سال است تا خود را به شکل اسب درآورده ام و گرد عالم گردیده ام تا گرفتار کنانه شده ام. سپس جوان ماجرای عشق خویش را برای ملک بهمن می گوید و از او کمک می خواهد (همان، ۴۷۸ - ۴۸۰).

گاهی نیز چون پهلوان از پری تقاضای اسب می کند، پری برای او اسبی می آورد، چنانکه وقتی ملک بهمن و شاهانه پری به هندوستان می روند، شاهانه مرکب ملک ضاد را می رباید و برای ملک بهمن می آورد (همان، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸). در *حمزه نامه* نیز چون

پریان می‌خواهند امیر را به جنگ عفریت دیو ببرند: «امیر گفت بیارید چیزی که در او سوار شوم». یک چهارپایی آوردند. امیر را بر آن برنشانند، برداشتند، در هوا بردند (حمزه‌نامه، ۱۳۶۴: ۲۵۱).

گاهی نیز اسب پهلوان از پری، زاده می‌شود. در *حمزه‌نامه*، امیر به جنگ دیوی به‌نام اره‌نیش می‌رود:

چون دیو امیر را بدید، گفت: ای حمزه! مرا مهتر سلیمان گفته بود که از پشت دیوزادی اسب پیدا شود که حمزه بر پشت او سوار شود. اکنون این پری به من عطا کنی، من ترا اسب بدهم. بعد از مدتی آن پری را از دیو حمل ماند و به انصرام مدت حمل بچه بیاورد، به‌صورت اسب بود؛ و لیکن سه چشم داشت و آن سیم چشم زیر کوکل (؟) بود، به‌مجرد آنکه ازو جدا شد، جست زد، بر امیر آمد و سر خود را بر پایش مالید. امیر او را اشقر دیوزاد نام کرد و سرش را ببوسید و در پرورش او بر پری جهد می‌کرد (همان، ۲۷۵).

در *داراب‌نامه* طرسوسی نیز در بخش پادشاهی اسکندر از اسب پری یاد شده است، چنانکه وقتی مهکال‌دیو قصد جنگ با اسکندر را دارد، اسکندر و بوران‌دخت به مناجات مشغول می‌شوند. در این هنگام پیری از سمت دریا، با اسب و لوحی می‌آید. بوران‌دخت لوح را می‌گیرد و سوار اسب می‌شود و قصد جنگ دیوان را دارد. اسب بلند می‌شود و بوران‌دخت را به هوا می‌برد. دیوان به هزیمت می‌روند و شاه پریان نزد بوران‌دخت می‌آید و می‌گوید: اگر خسته شده‌ای به بالای کوه برو که گذر دیوان در آنجا نباشد. بوران‌دخت چون قصد استراحت دارد، اسب را به یاران می‌دهد که آن را نیکو دارند. ملک پریان می‌گوید: «ای دختر داراب این اسب نیست این فرزند ارجمند من است که جدش او را نزدیک تو آورد با لوح» (طرسوسی، ۱۳۸۹: ۲/ ۴۶۲ - ۴۶۵).

گاه در متون از اسب فرشته نیز نام برده می‌شود که به احتمال زیاد به ارتباط اسب و پری بر می‌گردد، چنانکه وقتی اسکندر قصد داشت پشت کوه قاف را ببیند، به مناجات می‌پردازد. چون

سر برآورد، اسپ دید بدانجا ایستاده و زینی از زمرد سبز برو نهاده، اسپ آواز داد که اسکندر بر پشت من بنشین تا ترا بدان کوه ببرم. در حال، آن اسپ از جای برخاست و مر او را در یک ساعت بر سر کوه قاف برد. آنگاه اسب او چنان رفت

بررسی پیوند اسب با پری و باروری، دیو و جادو و مرگ... _____ علی توسلی و همکار

که باد او را نیافتی. اسکندر دانست که اسب او را فرشتگان می‌برند (همان، ۲/ ۵۸۶ - ۵۸۷).

گاهی در متون، پریان بر بالای اسبی بادپیکر سوارند و همراه انسان‌ها با دیو می‌جنگند که این امر نیز پیوند اسب و پری را برجسته‌تر می‌کند، چنانکه در *اسکندرنامه* آمده: «اراقیت (پری) در هوا بر اسبی بادپیکر نشسته و جنگ می‌کرد» (عبدالکافی ابن ابی برکات، ۱۳۸۹: ۵۴۷) یا در جای دیگری: «اراقیت جنگ می‌کرد ناگاه از هوا اسبی درآمد و اراقیت برنشست» (همان، ۴۳۲، ۳۱۶).

اسب با دیو و پری ارتباط تنگاتنگی دارد. اصولاً اسب در متون اساطیری و حماسی یا در خدمت ایزدان و انسان است یا در خدمت دیو و پری. در ابومسلم از اسبان پرنه- ای سخن به میان می‌آید که روزی هزار فرسنگ راه می‌روند و هرگاه به آنان نیاز داشته باشند موی آنان را آتش می‌زنند. «آنگاه موی اسبان پرنه را بر آتش نهادند ... هر دو اسب بیامدند شیروانه گفت: همانا هزار فرسنگ به‌چرا رفته بودن؛ هر وقت این موها نباشد فرمان دیو و پری برند» (طرسوسی، ۱۳۸۰: ۱/ ۴۴۸).

۲-۲. پیوند اسب با دیو و جادو

در گستره ادب فارسی، گاه اسب نماد دیو و سوار آن دیوسوار خوانده می‌شود، چنانکه به تکرار در تاریخ بیهقی (۱۳۹۴: ۴۳ و نیز ۱۱۲، ۱۱۳، ۳۵۳، ۴۶۶، ۴۸۱) آمده است. «خیلتاشی و مردی از عرب از تازندگان دیوسواران نامزد شدند و نماز خفتن را به‌سوی تگیناباد رفتند... دیوسوار بیشتر دال بر سوارکار تند و چابک است (معین، ۱۳۸۸: ۱/ ۲۵۳). احتمالاً واژه دیوسوار از تهمورث گرفته شده که اهریمن را سی سال به‌شکل اسبی درمی‌آورد و بر آن سوار می‌شود. تهمورث زیناوند از ایزد اندروای می‌خواهد که: «مرا این کامیابی ارزان دار که اهریمن را به پیکر اسبی درآورم و سی سال سوار بر او تا دو کرانه زمین تاخت آورم. اندروای زبردست، این کامیابی را بدو ارزانی داشت و تهمورث کامروا شد» (وستا، ۱۳۸۴: ۴۴۹). موضوع دیوسواری تهمورث در *شاهنامه* نیز به‌تصویر کشیده شده است (ر.ک: فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/ ۳۶). سرانجام مرگ تهمورث نیز به‌وسیله همین اسب شکل می‌گیرد که گویی اسب مرگ بوده است: «کیومرث اهریمن

را مقهور کرد و بر اهرمن سوار شد و به گرد عالم بگشت تا آنکه اهرمن از کیومرث پرسید تو از چه چیز بیشتر می ترسی؟ کیومرث گفت اگر من به در دوزخ برسم بسیار خواهم ترسید و چون اهرمن در اثناء اینکه دور جهان می گشت، به در جهنم رسید و چموشی کرده، حيله‌ای به کار برد و کیومرث را بر زمین زد و اهریمن بر روی او افتاد» (بیرونی، ۱۳۸۹: ۱۴).

یکی از دگردیسی‌های جادو یا اهریمن (دیو) در متون حماسی به شکل اسب است. در شاهنامه هنگامی که گیو به طلب کیخسرو می‌رود؛ بعد از پیدا کردن شبرنگ بهزاد، کیخسرو سوار بر اسب و به سرعت از گیو دور می‌شود. گیو در دل می‌گوید:

همی گفت کآهرمن چاره‌جوی یکی بارگی گشت و بنمود روی
(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۳۸۶ / ۲ / ۴۲۸)

این بیت مبنی بر این است که گاه نیروهای اهریمنی خود را به شکل اسب در می‌آوردند و بر پهلوان ظاهر می‌شدند. در فیروزشاه‌نامه هر چند که پری به شکل اسب نمودار می‌شود و ملک بهمن را می‌برد؛ ولی اشاره‌ای نیز به دیو شده است:

که بنشست بر مرکب دیوزاد ز چشم کسان گشت غایب چو باد
بردش پری مرکبش بی‌درنگ که در چشم بهمن جهان کرد تنگ
(بیغمی، ۱۳۸۸: ۴۷۸)

در حمزه‌نامه نیز این دگردیسی نمودار می‌شود: «مرزبان زردهشت یک جادوی را گفت خود را به صورت یک مرکب ساز با زین و لگام مرصع. آن جادوی خود را اسبی بی نظیر ساخت. سعد بن عمر بن حمزه بر آن اسب جادو سوار شد. اسب در هوا رفت» (حمزه‌نامه، ۱۳۶۴: ۵۴۲). همچنین در حمزه‌نامه به دیو بودن اسب اشاره شده است: «خواجه بزرگمهر گفت اسب دیو است و من آدمی زاده، بالای او چگونه سوار شوم» (همان، ۶۰).

۴ - ۲. پیوند اسب با مرگ

مرگ از پدیده‌های اهریمنی است. هنگام حمله اهریمن به داده‌های اورمزدی مرگ را به آنان ارزانی می‌دارد (ر.ک: فرنیغ‌دادگی، ۱۳۸۵: ۵۲ - ۵۳). از این رو، مرگ پدیده

بررسی پیوند اسب با پری و باروری، دیو و جادو و مرگ... علی توسلی و همکار

شوم و اهریمنی محسوب می‌شود. شگرف است که اسب با اهریمن و مرگ نیز بی‌پیوند نیست. یکی از نمادهای اسب، نماد مرگ است: «دروگر مرگ را به‌صورت اسکلتی بر پشت اسب، در حالی که داسی به‌دست دارد تصویر می‌کنند» (فضایلی، ۱۳۸۸: ۲۵۱). همراهی سوار و اسب تا هنگام مرگ و یا حتی بعد از مرگ امری حتمی و اجتناب‌ناپذیر است (شوالیه، ۱۳۸۵: ۱/ ۱۴۰، ۱۶۶)؛ چنانکه رستم و رخس با هم زاده می‌شوند (بهار، ۱۳۵۲: ۴۵۵) و در سرزمین سمندگان ازدواجی یکسان دارند (خالقی، ۱۳۸۸: ۸۷). در هفت‌خان با هم حماسه می‌آفرینند (فردوسی، ۱۳۸۶: ۲۲/۲ - ۲۶)، با هم به‌دست اسفندیار زخمی می‌شوند و به وسیلهٔ سیمرخ بهبود می‌یابند (همان، ۱۳۹۸/۵ - ۴۰۰) و دست آخر با هم می‌میرند و با هم دفن می‌شوند (همان، ۴۵۹ - ۴۶۰). سیاوش نیز چنین سرنوشتی دارد. با شبرنگ از آتش بیرون می‌آید و بعد از مرگ رسالت خود را به شبرنگ و کیخسرو می‌سپارد. حتی در مواردی اسب و سوار را با هم به خاک می‌سپردند تا اسب رهنمون سوار به دنیای دیگر باشد:

به‌واسطهٔ پیوند ناگسستنی اسب و انسان، در هنگام تدفین قهرمانان و بزرگان، مرکب آنان نیز در کنارشان به خاک سپرده می‌شد تا در عالم دیگر نیز به یاری راکب خود آیند و او را از راه‌های دشوار به جهان نیکان رهنمون شوند (قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۰۱).

بر سنگ قبرهای کهن به فراوانی تصویر اسب دیده می‌شود که حاکی از پیوند اسب و سوار است. بر این سنگ قبرها معمولاً جوانی زیبا سوار بر اسب است و گاه افسار اسب را زیبارویی در دست دارد. این امر پیوند ناگسستنی اسب و سوار را مستحکم‌تر می‌کند.

اسب حیوانی است که نمادهای زندگی و مرگ را در خود دارد. رنگ‌های متفاوت این حیوان گویای این مسئله است. «اصولاً اسب‌های مرگ سیاه هستند» (شوالیه، ۱۳۸۵: ۱/ ۱۴۵). اسب سیاه در اساطیر ایرانی سرشتی دوگانه دارد. گاهی نماد زندگی و گاه نماد مرگ دارد. در منابع اوستایی نماد دیوان است و در منابع متأخر می‌تواند جانوری نیک باشد (قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۲۵). دیو آپوش در برابر تیشتر که رنگی سفید دارد: «در

برابر او آپوش دیو به پیکر اسب سیاهی به درآید؛ اسبی کل با گوش‌های کل، اسبی کل با گردن کل، اسبی کل با دم کل، یک اسب گر سهمناک» (اوستا، ۱۳۸۴: ۳۴۳). شبرنگ بهزاد که نشانه‌هایی از مرگ و زندگی دوباره را با خود دارد، سیاه‌رنگ است. اسب اسفندیار نیز سیاه است. شاید یکی از دلایل شوم پنداشته شدن اسب سیاه این بوده که در فرهنگ مزدیسنا رنگ سیاه را اهریمنی می‌دانستند. در ورزیدگی‌ها زادسپرم آمده است: «پیدایی پرهیزگاران در میان گناهکاران، چنان است که اسب سفید در میان اسب سیاه» (۱۳۸۵: ۱۰۴).

در افسانه‌های دیگر ملل نیز گاه اسب سیاه شوم پنداشته می‌شده است. «طبق یک افسانه اسب سیاهی در شب اول ژانویه سال ۱۰۹۱ میلادی بر یک روحانی به نام والشلم ظاهر شد و چون این مرد سوار بر آن سیاه شد، اسب او را یکسره به دوزخ برد» (قلی-زاده، ۱۳۸۸: ۲۲۶). بنا بر یک باور کهن، مردگان را سوار بر اسب سیاه می‌کنند که پیک دنیای مردگان است، مانند جم در اساطیر ودایی که صورت سیاه دارد و اتفاقاً دو اسب آهنین سُم دارد (کارنوی، ۱۳۴۱: ۷۶). احتمالاً تهمورس که اهریمن را به صورت اسب در آورده، اسبی شبیه آپوش، سیاه و سهمناک بوده است (قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۲۶). افراسیاب یکی از نمودهای دیو آپوش و اهریمن است و هر بار که به ایران می‌تازد سبب خشک‌سالی و خشک شدن چشمه‌ها و رودها می‌شود و باران را از ایران‌شهر باز می‌دارد (ر.ک: آیدنلو، ۱۳۸۸: ۸۹ - ۱۱۳). جالب است درفش و خفتان او سیاه است که این هیئت سیاه، آپوش‌مانندی او را پررنگ‌تر می‌کند:

درفشش سیاه است و خفتان سیاه از آهنش ساعد وز آهن کلاه

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱/ ۳۴۷)

چون شخصیت پهلوان با اسب گره خورده، اسب در مرگ پهلوان بی‌تأثیر نیست. اسب پهلوان را به صحنه آوردگاه می‌برد و گاه بدون سوار بر می‌گرداند که احتمالاً در این مورد اسب شوم پنداشته می‌شده است؛ چون بعد از مرگ پهلوان اسب را زین-واژگونه و دم‌بریده می‌کردند که نمودی از وارونه‌کرداری اهریمن و دم‌بریدگی آپوش است. مرگ نمودی از اهریمن است و با مرگ پهلوان، غلبه اهریمن بر سوار و اسب آشکار می‌شود. در مراسم سوگواری «چَمَر» در ایل بختیاری، اسبی را که معمولاً اسب

بررسی پیوند اسب با پری و باروری، دیو و جادو و مرگ... _____ علی توسلی و همکار

شخص مرده است، زین واژگون، یال و دم بریده، در حالی که تفنگ (سلاح) متوفی واژگون به آن آویخته است، به میدان می‌آورند. زن‌ها با دیدن آن به زین و یال اسب می‌آویزند و سوگواری می‌کنند (هینلز، ۱۳۸۳: ۳۵۳ - ۳۶۷). اسب در این مراسم نماد یاور شخص مرده و مرگ نماد اهریمن و خشک‌سالی می‌شود. شاید اسب شخص مرده را بعد از خودش رها می‌کرده‌اند و یا کسی اجازه سوار شدن بر آن را نداشته، چنان‌که اسب سیاوش، بعد از مرگ سیاوش، حتی باد را هم فرمان نمی‌برد. در ادبیات حماسی این مراسم آیینی به کرات دیده می‌شود که بیشتر هم‌بستگی اسب و سوار و توت‌م و نماد بودن اسب را می‌رساند. در داستان «بیژن و منیژه»، گرگین با اسب وارونه‌زین بیژن به ایران می‌آید که حاکی از برگزاری مراسم عزاداری است. به چاه افراسیاب افتادن بیژن، نماد مرگ او بوده است. بیژن که برخی او را ایزدی گیاهی می‌دانند (بهار، ۱۳۸۷: ۲۶۹)، در سرزمین توران (اهریمن) به دست افراسیاب که نمودی از اهریمن و مرگ است، گرفتار می‌شود و بعد از زنده شدن با پری (فرنگیس) که نماد باروری و زایش و زنده شدن دوباره است به ایران بر می‌گردد. کسی غیر از افراسیاب - که نماد مرگ، آپوش و خشک‌سالی است - اسب بیژن را به این هیئت در نمی‌آورد:

چو یک هفته گرگین به ره بر به پای	که بیژن نیامد همی باز جای
یکایک ز دور اسب بیژن بدید	که آمد از آن جویباران پدید
گسسته لگام و نگون کرده زین	فروبرده لفعج و برآورده کین
بدانست کور تباهست کار	به ایران نیاید بدین روزگار
اگر دار دارد و گر چاه و بند	از افراسیاب آمده‌ستش گزند

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۳ / ۳۳۵ - ۳۳۶)

از دیگر نمونه‌هایی که اسب می‌تواند نماد مرگ باشد، داستان «رستم و اسفندیار» است. اسب اسفندیار در جنگ رستم سیاه است:

بفرمود تا زین بر اسب سیاه نهادند و بردند نزدیک شاه

(همان، ۳۷۷ / ۵)

به روایتی شبرنگ بهزاد به گشتاسب و از او به زیر و بستور و اسفندیار رسید (قلی‌زاده، ۱۳۸۸: ۲۲۷). در *طومار تقالان*، اسفندیار به رستم می‌گوید: «شرط کرده بودم که تو را دست و پا ببندم و پیاده در جلوی شبرنگ، تو را به خدمت گشتاسب ببرم»

(طومار نقالی شاهنامه، ۱۳۹۱: ۴۷۲). هنگامی که اسفندیار به دست رستم کشته می‌شود، پشوتن پیکر او را با اسب به سوی بلخ می‌آورد. این داستان بهترین نمونه پیوند اسب و مرگ است. چون اسب با آیین و مراسم خاصی آراسته شده و بریده دم و یال و نگون‌سارزین است و ابزار اسفندیار واژگون از آن آویزان است و در پیش سپاهیان سوگوار سوگ در حرکت بوده است:

بریده بُش و دمّ اسب سیاه	پشوتن همی برد پیش سپاه
برو برنهاده نگونسار زین	ز زین اندرآویخته گرز کین
همان نامور خود و خفتان اوی،	همان جوله و مغفر جنگجوی

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۵/ ۴۲۵)

مادر و خواهران اسفندیار به سمت اسب او می‌روند و شروع به عزاداری آیینی می‌کنند. فرنگیس نیز به گردن شبرنگ می‌آویزد و عزاداری می‌کند:

برفتند یکسر ز بالین شاه	خروشان به نزدیک اسب سیاه،
پسودند پرمهر یال و برش	کتایون همی ریخت خاک از سرش،
کزو شاه را بخت برگشته بود	به آورد بر پشت او کشته بود
کزین پس که را برد خواهی به جنگ؟	که را داد خواهی به چنگ نهنگ؟
به یالش همی اندرآویختند	همی خاک بر تارکش ریختند

(همان، ۴۲۸)

در این ابیات مستقیماً اشاره می‌شود که بخت اسفندیار بر این اسب برگشته بوده و در جنگ بر پشت همین اسب کشته می‌شود. نکته دیگر اینکه، هنگام شیون اسب را مقصر می‌دانسته‌اند و می‌گفته‌اند که بار دگر چه کسی را می‌خواهی به کشتن دهی. دیگر اینکه، خاک - که نماد تیرگی و مرگ است - بر سر اسب می‌ریخته‌اند و به گونه‌ای اسب را خاک بر سر می‌کرده‌اند و حتی گاه اسب شخص مرده را پی می‌کرده‌اند که در داستان «سیاوش» و فرود دیده می‌شود و همه این پدیده‌ها حکایت از این دارد که مرگ پدیده اهریمنی است و اسب نیز در مرگ پهلوان دخیل بوده است.

در داستان «سیاوش» نیز نشانه‌هایی از پیوند اسب و مرگ دیده می‌شود؛ چنانکه شبرنگ بهزاد نشانه‌های مرگ و زندگی را در خود داراست و سیاه رنگ است:

یکی تازی برنشسته سیاه	همی گرد نعلش برآمد به ماه
-----------------------	---------------------------

(همان، ۲/ ۲۳۵)

بررسی پیوند اسب با پری و باروری، دیو و جادو و مرگ... علی توسلی و همکار

از دیگر سو سیاوش با ساز و رسم کفن بر آن سوار می‌شود و به آتش می‌رود که نشانه‌ای از مرگ است. در *دراپ‌نامه* نیز در سوگ کموز: «عنوطسیه جامه‌های قصب کبود پوشیده بود از جهت تعزیت را و چهل اسپ با ستام‌های به زر، همه را دم‌ها بریده و زین باشگونه نهاده» (طرسوسی، ۱۳۸۹: ۱/ ۱۰۱). در *فیروزشاه‌نامه* نیز در مرگ کلکال، پسر شکال هندی، همه سوگوار می‌شوند: «این خبر در سپاه افتاد سپاه نهصد هزار کس سوار هند و ترک به یک‌بار فریاد برآوردند. طبل و نقاره‌ها بدریدند و علم‌ها بشکستند و دم مرکبان بریدند. جمله در میان شال و پلاس رفتند» (بیغمی، ۱۳۸۸: ۳۵۸). در *حمزه‌نامه*، وقتی عمر بن حمزه به دست گلفهر کشته می‌شود: «چون پهلوان (حمزه) در شهر رسید، اسبان را یال و دم بریده دید» (*حمزه‌نامه*، ۱۳۶۴: ۳۷۱). در *هفت‌لشکر* (۱۳۷۷: ۱۹۵) نیز در مرگ سهراب دم رخس را می‌برند.

علاوه بر موارد ذکر شده که اسب مستقیم و یا غیرمستقیم با مرگ ارتباط دارد، در مواردی نیز اسب نقش فرشته یا پیک مرگ را دارد؛ چنانکه می‌توان مرگ یزدگرد بزه‌گر به وسیله اسب را جزء این موارد به‌شمار آورد. یزدگرد در *شاهنامه* گناهکار محسوب می‌شود و گناه از کار و کردارهای اهریمنی است و کردار اهریمنی سبب خشک‌سالی و قحطی و مرگ می‌شود. یزدگرد بزه‌گر از ستاره‌شناس می‌خواهد که آینده‌اش را پیش‌بینی کند. ستاره‌شناس به او می‌گوید که به‌سوی چشمه سو مرو که مرگ تو در آنجاست:

چو بخت شهنشاه بدرو شود از ایدر سوی چشمه سو شود

(فردوسی، ۱۳۸۶: ۱۳۵۸/۶)

یزدگرد سوگند می‌خورد که به‌سوی چشمه سو نرود. از قضا یزدگرد خون‌دماغ می‌شود و پزشکان در درمان او عاجز می‌شوند. موبد به او می‌گوید: تو از راه پروردگار سرپیچی کرده‌ای و می‌خواهی از چنگ مرگ بگریزی چاره تو آن است که به چشمه سو بروی و از خداوند عذر گناه بخواهی. لذا، یزدگرد به چشمه سو می‌رود و در آنجا با لگدِ اسبی که از چشمه بیرون می‌آید، کشته می‌شود.

چو نزدیکی چشمه سو رسید	برون آمد از مهد و دریا بدید...
ز دریا برآمد یکی اسپ خنگ	سریں گرد چون گور و کوتاه‌لنگ...
ز شاه جهاندار بستند لگام	به زین برنهادن همان گشت رام

چو زین بر نهادش برآخت تنگ
نجنبد بر جای یازان نهنگ
پس پای او شد که بنددش دم
خروشان شد آن باره سنگ‌سم،
بگرید و یک جفته زد بر سرش
به خاک اندر آمد سر و افسرش
چو او کشته شد اسپ آبی چو گرد
بیامد بدان چشمه لاژورد
به آب اندرون شد تنش ناپدید
کس اندر جهان این شگفتی ندید...
(همان، ۳۸۷ - ۳۸۸)

۵. نتیجه

در این جستار کوشش شد که با واکاوی *شاهنامه*، *زرین‌قبانامه*، *اسکندرنامه*، *داراب‌نامه*، *فیروزشاه‌نامه*، *حمزه‌نامه*، *ابومسلم‌نامه* و *طومارهای نقالی*، خویشکاری‌های گوناگون اسب تبیین شود. لذا پس از بررسی این متون، روشن شد که گاه اسب پیوند بنیادینی با پری و باروری دارد؛ چنانکه برآمدن برخی از اسب‌های نژاده از دریا مؤید این مدعاست و در *حمزه‌نامه*، *فیروزشاه‌نامه* و *داراب‌نامه* طرسوسی نیز به آن اشاره شده است. گاه اسب با دیو و جادو این‌همانی پیدا می‌کند، چنانکه در *شاهنامه*، *فیروزشاه‌نامه* و *حمزه‌نامه* به سویه دیوگونگی اسپ اشاره شده و اسب تهمورث در *شاهنامه* نیز آشکارا اهریمن تلقی شده است. از سوی دیگر، اسب گاهی نماد مرگ است، چنانکه اسب سیاه اپوش، شبرنگ بهزاد و اسب سیاه اسفندیار با مرگ در پیوند هستند.

منابع

- آیدنلو، سجاد (۱۳۸۸). «اسب دریایی در داستان‌های پهلوانی». *از اسطوره تا حماسه*. تهران: سخن.
- انجوی شیرازی، ابوالقاسم (۱۳۶۳). *فردوسی و شاهنامه*. تهران: علمی.
- *اوستا* (۱۳۸۴). ترجمه جلیل دوستخواه. تهران: مروارید.
- ایرانشان‌ابی‌الخیر (۱۳۷۷). *کوش‌نامه*. تصحیح جلال متینی. تهران: علمی.
- بهار، مهرداد (۱۳۸۶). *پژوهشی در اساطیر ایران*. تهران: آگه.
- _____ (۱۳۸۷). *از اسطوره تا تاریخ*. تهران: چشمه.
- _____ (۱۳۵۲). *اساطیر ایران*. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- بیرونی، ابوریحان (۱۳۸۹). *آثارالباقیه*. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر.

- بررسی پیوند اسب با پری و باروری، دیو و جادو و مرگ... _____ علی توسلی و همکار
- بیغمی، محمد بن احمد (۱۳۹۱). *داراب‌نامه*. به‌کوشش ذبیح‌الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۸). *فیروزشاه‌نامه*. به‌کوشش ایرج افشار و مهران افشاری. تهران: چشمه.
- بیهقی، ابوالفضل (۱۳۹۴). *تاریخ بیهقی*. به‌کوشش محمدجعفر یاحقی و مهدی سیدی. ج ۲. تهران: سخن.
- حصوری، علی (۱۳۸۴). *سیاوشان*. تهران: چشمه.
- حمزه‌نامه (۱۳۶۴). به‌کوشش جعفر شعار. تهران: کتاب فرزاد.
- خالقی مطلق (۱۳۸۸). *گل رنج‌های کهن*. به‌کوشش علی دهباشی. تهران: ثالث.
- رضایی دشت ارژنه، محمود (۱۳۹۱). *سیاوشان*. اهواز: دانشگاه شهید چمران.
- زادسپرم (۱۳۸۵). *ورزیدگی‌های زادسپرم*. ترجمه محمدتقی راشد محصل. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی.
- زرین‌قبانامه (۱۳۹۳). سراینده ناشناس. تصحیح و تعلیقات سجاد آیدنلو. تهران: سخن.
- سرکاراتی، بهمن (۱۳۸۵). *سایه‌های شکارشده (گزیده مقالات)*. تهران: طهوری. پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- شوالیه، ژان (۱۳۸۵). *فرهنگ نمادها*. ترجمه سودابه فضایی. تهران: جیحون.
- طرسوسی، ابوطاهر (۱۳۸۹). *داراب‌نامه*. به‌کوشش ذبیح‌الله صفا. تهران: علمی و فرهنگی.
- _____ (۱۳۸۰). *ابومسلم‌نامه*. به‌کوشش حسین اسماعیلی. تهران: قطره.
- *طومار هفت‌لشکر* (۱۳۷۷). به‌کوشش مهران افشاری و مهدی مدائنی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- *طومار نقالی شاهنامه* (۱۳۹۱). به‌کوشش سجاد آیدنلو. تهران: به‌نگار.
- عبدالکافی ابن ابی برکات (۱۳۸۹). *اسکندرنامه*. به‌کوشش ایرج افشار. تهران: چشمه.
- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۶). *شاهنامه*. به‌تصحیح جلال خالقی مطلق. تهران: بنیاد دائرة-المعارف اسلامی.
- فرنیغ دادگی (۱۳۸۵). *بندهش*. ترجمه مهرداد بهار. تهران: توس.
- فضایی، سودابه (۱۳۸۸). *شبرنگ بهزاد*. تهران: جیحون.
- قائمی، فرزاد و محمدجعفر یاحقی (۱۳۸۸). «اسب پر کاربردترین نماد جانوری در شاهنامه». *زبان و ادب پارسی*. ش ۴۲. صص ۹ - ۲۶.

سال ۷، شماره ۳۰، بهمن و اسفند ۱۳۹۸ - _____ دو ماهنامه فرهنگ و ادبیات عامه

- قلی‌زاده قلعه، خسرو (۱۳۸۸). «اسب در اساطیر هند و اروپایی». *مطالعات ایرانی*. س ۸، ش ۱۶. صص ۱۹۹ - ۲۳۲.

- _____ (۱۳۹۲). *دانشنامه اساطیری جانوران و اصطلاحات وابسته*. تهران: کتاب پارسه.

- کارنوی، آلبرت جوزف (۱۳۴۱). *اساطیر ایرانی*. ترجمه احمد طباطبایی. تبریز: فرانکلین.
- کریستن‌سن، آرتور (۲۵۳۵). *آفرینش زیانکار در روایات ایرانی*. ترجمه احمد طباطبایی.
تبریز: مؤسسه تاریخ و فرهنگ ایران.

- معین، محمد (۱۳۸۸). *مزدیسنا و ادب پارسی*. تهران: دانشگاه تهران.

- مینوی خرد (۱۳۸۵). ترجمه احمد تفضلی. تهران: توس.

- همدانی، محمد ابن محمود (۱۳۸۷). *عجایب‌نامه*. به تصحیح جعفر مدرس صادقی. تهران: مرکز.

- هینلز، جان راسل (۱۳۸۳). *شناخت اساطیر ایران*. ترجمه محمد باجلان فرخی. تهران: اساطیر.

An Analysis on the Relationship between Horse and Fairy, Fertility, Demon, Magic, and Death

Ali Tavasoli¹ Mahmoud Rezaee Dasht Arzhaneh*²

1. Phd Candidate of Epic Literature, Shiraz University.
2. Associate Professor of Persian Language and Literature, Shiraz University.

Received: 21/07/2019

Accepted: 31/12/2019

Abstract

Horse is one of the most important themes in epic literature that has always been with the hero from the oldest era and even is sometimes unified with the heroes, and during the time it has taken many functions. In this essay, analyzing verse and prose epics and folklore based on the content analysis method, it became clear that sometimes the horse has a direct bond with water and fertility. In some texts, the horse is considered the symbol of wind, as it is evidently mentioned in *Eskandarnameh*. On the other hand, horse is sometimes a symbol of death, as the black horse of Aphosh, Shabrang Behzad, and the black horse of Esfandiar are linked to death. Sometimes the horse is unified with demon and fairy, as it is mentioned in the *Hamzanameh*, *Firooz Shahnameh* and *Darabnameh Tarsosi*. The horse of Tahmooreth in *Shahnameh* is also considered as the devil. Horse in some texts has such an important position for the hero that the selection of the horse is also one of the important stages of hero's improvement, and sometimes even a horse and the horseman will unify as the hero cannot accomplish his mission without the horse, as Rakhsh and Sheborg Behzad in *Shahnameh*, and Ashghar, the horse of Boran-Dakht in *Hamzanameh* and *Darabnameh Tarsosi* are cases in point.

Keywords: Horse; fairy; demon; death; epic; folklore.

*Corresponding Author's E-mail: mrezaei@shirazu.ac.ir

